



محمد خان دشتی

هزاران خانه را بر باد دادم
که تا بنیاد این خانه نهادم
از این دست استدم ، آن دست دادم

ستم کردم کرم نامش نهادم
چند روز پیش که در دفتر مجله وحید بودیم صحبت از محمد خان دشتی
بمیان آمد ، اظهار تمایل فرمودید که شرحی در باره او نوشته شود . اتفاقاً دو
روز بعدش بمناسبت تکمیل کتاب «سیری در قلمرو گمراکات ایران» تألیف برادرم
دیوان کامل محمد خان دشتی که نه که یاب بلکه نا یاب و متعلق به آقای
محمد علی شریفی شاعر شیرین سخن معاصر میباشد بدستم رسید ، دیدم بهترین
موقع است که به خواست جناب عالی جامه عمل پوشانده شود ، اینک با مطالعه
کامل دیباچه و مطالعه تقریبی خود دیوان ، این مختصر را در باره شناساندن ،
این شاعر خان یا خان شاعر بقلم می آورم .

دیباچه دیوان خان دشتی بوسیله شخصی که « آیت » تخلص داشته و خود را محمد حسن قزوینی پسر محمد حسین می نامد و بگفته خودش « نازپرورده دامان حمایت و راه آورد سفر عنایت » و یا بعبارت دیگر از ملتزمین رکاب و مقریین جناب خان بوده است ، نوشته که می گوید : بعد از آنکه درس خواندم و سواد یافتم رأی سرکشم به هیچ کاری تن در نمی داد و هیچ پایه ای از پایه های زندگی را نمی پسندید ، تا اینکه روزی آواز خوشی از کاروانی شنیده و گرد و غبار زمین های نرم و ناهموار صحراها را سرمه وارد دیده عزم کشیده و مردوار راههای سخت کوهستانی را تا سرکوهها و پایان بیابانها بارنج پیموده و پس از سخت بینی زیاد به دامشکده آستان و خان ، رسیده و در خدمت او ماندگار و پای بند شدم

توضیح آنکه چون این دیباچه در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۸۶ هـ) آغاز شده و در سال ششم سلطنت مظفرالدین شاه (۱۳۱۹ هـ) در بمبئی بچاپ رسیده است لذا سبک تحریر مرحوم « آیت » نیز بدان زمان تعلق دارد و به قلمبند بردازی معلق است .

چون دیباچه نویسنده مزبور شاهرهم بوده لذا رباعی ای که در زیر عکس نقاشی شده (سیاه قلم) خان مذکور آورده مال خودش میباشد مضمونش این :

این صورت جسمی که همه تن جان است

نفسی است که عقل اندرو حیران است

تمثال شریف صاحب دیوان است

یعنی که شمایل محمد خان است

و نقاش صورت محمد خان دشتی حبیب الله شیرازی بوده که در ۱۲۶۸

هجری آنرا از روی چهره و لباس خان ساخته است ، متأسفانه بجهت رنگ و روغنی که بعداً روی آن سیاه قلم بکار رفته و رنگ زدن بعدی خواسته است حتی رنگ کلاه و لباس و حاشیه دوزی قبای خان را نشان بدهد ، تهیه کلیشه از روی آن را مشکل نموده است .

خان چندان قیافه زیبایی نداشته ، مانند همولایتی های خود سیه چهره است با چشمان گرد و کوچک و شاید تراخمی و کمی لوج ، اما ابروانش شمشیری است با دماغ کشیده و عقابی با پره های مقبول ، ریش نادری گذارده بسا گیس معمول آن زمان که در زیر کلاه بلند (خانی و میرزائی) بیرون زده است ، خود

نگارنده از این قیافهها در جاه کوتاه و دشتستان زیاد دیده ام ، خاصه سوارکارو و تیراندازان را که کلاه نمدی کوچکی می گذاشتند و زلفشان کاملاً بیرون زده بود ، نمونه کاملشان بچه های شیخ حسین خان چاه کوهی (سالار اسلام) بودند از روی عکسهای آن زمانشان . پیراهن خان سفید است و ساده و بی یخه بر گردان . قبای روی آن قدک سبز است که شال سفیدی بایک گره به کمر بسته ، پوستینی شل مانند بر دوش انداخته با طراز زرشک و گل و بوته دار ، دیگر معلوم نیست این بیت حافظ را شامل حال خود میدانسته است یا نه ؟

« طراز پیرهن زر کشم مبین چون شمع

که سوزهاست نهانی درون پیرهنم »
در مجموع قیافه از هوش و فطانت برخوردار میباشد - نگاهش ثاقب است و جوینده ، دهن را چنان بین که می خواهد بخندد .

روی جلد توئی دیوان با خط نستعلیق بسیار مرغوب شبیه بشیوه خط « قدسی » نوشته شده « افصح الفصحاء و المتکلمین و ذخر الشعراء و المتأخرین محمدخان الفارسی المتخلص به دشتی طاب الله ثراه »
در دیباچه آمده است :

« در این سال که ۱۲۸۶ هجری است و سراسر جهان بانی باناصرالدین شاه قاجار است و هر روز شاعر محلی و فضیلت پیشه بزرگی پرورده می شود ، از جمله آنها جامع سیف و التلم و لامع الفضل و الکریم و .. و .. و ادیب الاریب محمد خان فارسی متخلص به دشتی است . و قصیده ای از خودش می آورد که بیت اول و آخرش این است :

عقل نخست ریزه خورخان دشتی است

شمس منیر شمس ایوان دشتی است
چندانست باد عمر که در آخر الزمان
گوید فلک که اول دوران دشتی است

و بعد وارد شرح حال صاحب دیوان می شود که : « محل سکونت فعلی اش بلوک دشتی از بلوکات ساحل خلیج فارس ، اصلش از دیار نجد میباشد و سلسله نسبش به فارس بن شهبان میرسد . در اوایل کار اتابکان فارس آن بزرگ خورده شناس تا اندازه ای از رئیس و مدیر آن با دیه رنجش ضمیر یافته ، بی درنگ به بنگاه جم شتافت ، فرمان فرمایان حدود فارس آمدن آن فارس را غنیمت شمرده و صحاری قلمرو جم (۱) را مضرب خیم و موضع قیامش شناختند .

چون آب و هوای ولایت دشتستان با موطن سابقشان سازگار بود لذا رخت گسترده و بارگشود و از آنجائیکه خداوند در وجود جد بزرگش « برکت وافی بتوالد و تناسل بخشیده بود ، چنانکه در اندک زمانی جمعی فزون از اندازده در آن صحرا از وی فراهم شدند و قتیکه تعداد نفرات زیاد شد به مدیرمدیر و اداره کننده ماهر نیاز افتاد و بالطبع سررشته سیاست و ریاست آن قوم بدست یکی از نیاکان این «خان» سپرده شد ، تا امروز نیز (۱۲۸۶ هـ) پسربعد از پدر، برادر بعد از برادر ، امروز نطایفه را بعهده کفایت دارند .

دیباجه نگارمینویسد : تاریخ تولد محمدخان دشتی در فروردین شوال ۱۲۴۶ هجری است که در قریه شنبه از محال دشتی واقع شده و بر اثر مراقبت پدر و برادر بزرگتر به مکتب میرود و در اندک زمانی لیاقت و استعدادی از خود نشان می دهد و بعد از آنکه « از آموختن طریق ممارست و دانستن قانون مدارست فارغ می گردد ، زمام امور جمهور به او تفویض می شود و آنگاه که بر بساط شوکت و کامرانی تمکن جست ، نخست بنیان باره که کنگره اش همسری با ستاره کند در قریه خورموج طرح کرد و دستگاه اقامت از مسقط الرأس (قریه شنبه) به آن ساخت آورد و در دوران آن حصار آسمان جدار ، قصری چون شاهنشاه گیتی عشرت خیز و ایوانی چون دوران سلطان زمان راحت انگیز بنا کرد .

در این قصر اطاقهای متعددی وجود داشته که همیشه از اطراف صاحبان بدیدن آن جا رفته و روزها و ماهها مهمان « خان دشتی » می شدند ، توصیف این باره را نویسنده مقاله از اهل ولایت دشتی بویژه از آقای علی اصغر اسدی که اهل خورموج و خود از فضیلتی خوش خط و ربط است و اکنون دوران بازنشستگی را در شیراز می گذرانند شنیده ام ، بقرار تقریر ایشان قصری بوده بی نظیر و این همان قصری است که محمد خان دشتی در بالاسر در آن با کاشی یاروی سنگه این رباعی را که ساخته خودش بوده نویسانده است که مفهوم بسیار عبرت انگیز دارد و خود اعترافی است واقع بینانه و مانند اعترافات ژان ژاک روسو :

هزاران خانه را بر باد دادم

که تا بنیاد این خانه نهادم

از این دست ایستدم ، آن دست دادم

ستم کردم ، کرم نامش نهادم

در باب شعر گفتن و دیوان پرداختن و تألیفات دیگر ساختن اومی گوید:

« باقتضای رای صافی وطبع روشن زبان بگفتن شعر گشود و بذله سرایی آغاز نمود ، بدان طلاق لسان و رشاقبت بیان که بر همه کس عیان است ، سپس بیان خود را چنین ادامه می دهد که : کسانی که انصاف داشته باشند و در اشعار او باریک شوند ، بخوبی خواهند دریافت که باوجود اشتغال بکار دولت و خدمت سلطانی و اعمال دیوانی و توجه باصلاح کاررعیت و انجام حاجت نیازمندان پایه شاعری او تا چه حد است ، تاکنون صدها شاعر در توصیف و ستایش وی قصیده گفته و تعریفها نموده اند ، چه آنکه این شاعر بزرگ و وادیب سترک غیر از دیوان شعر ، آثار و تألیفات منظوم و منثور دیگری هم دارد که سه مجلد را تشکیل می دهد دو تمام شده و یک در دست انعام است .. دو کتاب پایان پذیرفته و آماده شده اش ، یکی موسوم به « کلام الملوك » است ، منظوم و در وزن حدیقه سنائی . مقدمه این کتاب تمجید و توحید خداوند و اثبات نبوت عاوه و خاصه می باشد و محتوای متن کتاب نصایح سلاطین عجم از کیومرث تا انوشیروان است و سپس ذکر اسامی سیارات سیمه و بروج و اشکال فلکی و اشاره به جمیع صنایع شعری از محسنات بدیع و حروف قافیه و عیوب ملقبه و غیر ملقبه .. کتاب دوم « نمکدان » نام دارد که نمکدان خوان حکمت است .

این کتاب نثر است بطرز اسلوب گلستان سعدی و بهارستان جامی و پریشان قآنی ، کتاب سوم « طریق السلوك » نام یافته که کلیله دمنه را که از مصنفات بیدپای برهمن است در آن بنظم آورده است . در اینجا دیباچه نگار ازهرسه کتاب نمونه ای آورده است .

محتوای دیوان کامل خان دشتی :

در اینکه محمدخان دشتی در زمان خود از دانایان بوده و از علوم ادبیت و عربیت و بدیع و تاریخ و نجوم آگاهی داشته و مخصوصاً در تواریخ مطالعات کافی بهم زده بوده و نیز از رجال بخشنده و عطا پیشه عصر خود بشمار می رفته است حرفی نیست ، ولی محتوای دیوان او از حیث ایده از حدود طرز اندیشه زمان مربوط تجاوز نمی کند و از این رو امر وزما نمی توانیم نتیجه افکار و گفتار او را با عینک « شاعر متعهد و عملی ، و « آزاده » و « جامعه دوست » و « جهان بین » بردسی کنیم ، چه آنکه آن زمان محتوای مغزی مردم از اعتقاد بدین اسلام تشکیل می یابد و مجموع اطلاعاتشان از حدود تعالیم مذهبی خاصه تعالیم مذهب شیعه تجاوز نمی کند مگر فلاسفه عصر که آنها هم قدرت اظهار ما فی الضمیر خود را ندارند و معتقدات و استنباطات خود را همچون پیاز در چند پوست تودر

تو پیچانیده اند و دانسته های خود را درباره کون و مکان و خلقت معقولات با عبارات رموز و مقفول نوشته اند که غیر از خودشان و دیگر صاحبان اطلاع از آن وقوفی ندارند .

بنا براتب فوق بررسی محتوای دیوان خان دشتی نیز باید با توجه به اوضاع و احوال زمان و ایده نولوژی جاری در عرصه ی صورت گیرد . یعنی او نیز مثل دیگر شاعران زمان و ماقبل زمان خود مانند صحبت لاری ، اول باید قصیده ای در توحید و اثبات وحدانیت خدا داشته باشد ، بعد پیامبر را بستاید ، از آن بیعد علی رامدح کند و چون شیعه است بیشتر از پیغمبر اسلام باو پیردازد ، سپس نسبت به ائمه اظهار ارادت کند .

و چون از حیث طبقاتی « خان » است و صاحب نفوذ و در منطقه بزرگی عنوان و مقامی دارد و گاه بحکومت می رسد و دارای رقیبها ، ناچار است برای حفظ موقعیت خود و نگاهداری جان و مال تعیین و ملکه داری اش قصیده ای و بلکه قصایدی در حق ناصرالدین شاه یا هر سلطان وقت بسازد ، و هفت کرسی فلک را زیر پا بگذارد تا بتواند بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند .

خان دشتی را منظومه ایست در اقتضای منخمس منوچهری دامغانی که در مدح ناصرالدین شاه است ، بنظر میرسد به نیت نظیره سازی و طبع آزمایی ساخته و الحاق خوب از عهده بر آمده است :

د باد خنک تند و سخت ، چون بخزان خیزدا

گوئی کسافور از آن ، تا که وزد بیزدا

د زمزمه ز مهریر ، از همه انگیزدا

بر همه آویزدا ، با همه آمیزدا

از بر هر شاخسار بر گ فرو ریزدا

همچو بیزم ملک ، ریزش زر نثار ،

در مدح مستوفی الممالک هم قصیده ای دارد ، زیادتیر مرائی او است در حد مرائی محتمم کاشانی یا حجة الاسلام نیر تبریزی . خان دشتی ، ترجیح ، بندهم دارد اگر چه بنیایه هاتف اصفهانی نمیرسد ، اینجانب اکنون از ۱۸ شاعر ترجیح بند خوانده ام و این نوزدهمین آنها است ، و عجیباً که هاتف را از همه برتر دیده ام « دشتی » ماده تاریخ هم زیاد دارد ، . . بدیهی است غزلیات هم دارد که نصف دیوانش را تشکیل میدهد . که به تبعیت از ردیف حروف الفباء

تنظیم شده مثل دیوان حافظ .

در پایان با کمال صراحت میتوانم بگویم که آن يك رباعی که بر سر قصرش نوشته با تمامی دیوانش برابری میکند ، زیرا اعترافی است بینظیر که وضع روحی و اخلاقی طبقه و صنف خود را در آن زمان معرفی می کند و میگوید که نوع محمد خان دشتی ها ، چنین هستند که :

هزاران خانه را بر بساد می دهند تا بنیاد يك خانه بگذارند
از يك دست می گیرند بادست دیگر می بخشند ، ستم می کنند نامشراکرم

می گذارند ...

بنظر من اگر «محمدخان دشتی» بجای همه دیوانش همان يك رباعی را گفته بود ، شاعر بشمار می رفت .

اما برای حسن ختام . مطالبی که برادرم در کتاب «سیری در قلمرو گمرک ایران» باقتباس از کتاب آقای اقتداری آورده ، در اینجا نقل می کنم :
خور موج فلسفه عظیم باستانی دارد که از آثار باستانی سامان دشتستان است ، در دوره قاجاریه بوسیله شادروان محمد خان دشتی نوسازی شده است و شادروان مزبور از امر اوفضالی دوره ناصرالدین بوده و در این آبادی اقامت داشته و فرمان روائی دشتستان با او بوده است ، روایت کرده اند مرد رشید ، دانشمند و از عناصر خیر و نادر الوجود روزگار خود بوده است ، هر رعیتی که فرزندش را دنبال تحصیل میفرستاده ، بدستور خان از پرداخت مالیات معاف می شده و اگر بی چیز بوده هزینه تحصیل محصل را از جیب فتوت خود می پرداخته . در ترویج موسیقی هم سعی بلیغ داشته است ؛ خورموج که بنام قلعه محمدخان و جلال خان دشتی معروف است بنای با عظمتی است که از چهار قلمه و يك اندرونی و عمارت مرکزی و تعدادی قراولخانه و اصطبل تشکیل یافته است ، از قرار معلوم این بنای بزرگ در قدیم چهار یا پنج بوده ، گوشواره زیبایی مشرف بر سر خورموج داشته و برای استفاده از لطافت هوا مشاهده جلگه و مقاصد نظامی بویژه دیده بانی از آن استفاده می شده است .
آثار حجاری و گچ بری های بی نظیر مانند بنای تخت جمشید و بناهای دوره صفویه داشته که اصل بنا بدوره قبل از اسلام مربوط بوده است و بعدها در اثر یورش مهاجمین ترک و تازی قسمت اعظم ظریف کاریها و هنر باستانی ویران یار بوده است ؛ نهایت بعد از دست بدست گشتن این بنای عظیم ، روزگار سردار دانشمندی چون محمد خان دشتی را پاسبان این کاخ تاریخی قرار داده و بدست وی مرمت شده است .

۱ - فاضل جمی منشی معروف که در حدفاصل خان گروسی و شاید امیر نظام گروسی صاحب قلم بوده است از آن محل میباشد ، عقدنامه طنز آمیزی دارد که در جنوب مشهور است و صاحبان از آن مشکور .